

ارداویرافنامه

بقلم آقای رشیدی

— ۱ —

ارداویرافنامه از کتب نفیسه زبان بهلوی است که از اعتقادات عامه ایرانیان قبل از اسلام نسبت باختر حکایت میکند قدیمترین نسخه آن که در آخر قرن هفتم هجری کتابت شده است در کینه‌هاک ضبط است و سه سال قبل چند نسخه از آن عکس برداشته‌اند. آقای یاسمی آنرا از روی متن بهلوی به فارسی کنونی ترجمه کرده‌اند و ازین شماره در این مجله انتشار می‌یابد .

چنین گویند که بیکبار اهر و اُزرتشت دینی که از اهورمزدا پذیرفت اندر گیهان روا کرد و تا پایان سیصد سال دین اندر پاکی و مردمان در بی گمانی بودند، پس اهریمن بسیار برای بی اعتقاد کردن مردمان باین دین آن اسکندر رومی مصر نشین را برخیزانید و بغارت گران و نبرد و ویرانی ایران شهر^۲ فرستاد تا بزرگان ایران بکشت و پاتخت خدائی^۳ آشفته و ویران کرد .

و این دین مانند اِستاک و زند بر پوست گاو پیراسته و آب زرین نوشته اندر ستخر بابکان در گنج نِشت^۴ نهاده بودند .

و آن اهریمن بسیار بدبخت گجسته (ملعون) بد کردار اسکندر رومی مصر نشین را برانگیخت که بسوخت و چند دستوران و دادوران و هیربدان و موبدان و دین برداران و افزار و مندان^۵ (صنعتگران) و دانا یان ایران شهر را بکشت و مهان و کدخدایان ایران شهر را یکی بادیگری کین و نا آشتی بمیان افکند و خود رفته بدوزخ افتاد .

پس از آن مردمان ایران شهر یکی بادیگری آشفته و دریکار بود چون خدای

۱ - اهر و مقدس است در کتب زردشتی این لفظ را اشو نوشته‌اند .

۲ - ایران شهر مملکت ایران است .

۳ - خدائی سلطنت .

۴ - گنج نِشت مخزن اسناد دولتی .

ووالی^۱ و سردار و دستور دین آگاه نداشتند، و بنعمت (چیز) یزدان بی اعتقاد شدند و بسیار آئین و کیش و گروش (اختلاف) و بدگمانی و بیداد در گیهان به پیدایش آمد.

تا آن زمان که آذر بادمرا سپندان^۲ نیک برورد انوشه روان بزاد که بنابر روایت دینکرد روی گذاشته ابر بر ریخت و چند دادستان و داوری بامخالف کیشان و مخالف گرویشان کرد و این دین در شسپگان^۳ و مردمان در بی اعتقادی بودند.

پس موبدان و دستوران دین که بودند بدرگاه پیروز گز آذر فرنیغ^۴ انجمن آراسته بسیار آئین سخن راندند و بر این شدند که مارا چاره باید خواستن تا از ما کسی رود و از مینوکان (ساکنان آخرت) آگاهی آورد که مردم دین اندر این هنگام بدانند که این پرستش و درون^۵ و آفرینگان^۶ و نیرنگ و پاتیابی^۷ که ما بجا آوریم یزدان رسد یا دیوان و بفریاد روان مارسد یا نه.

دستوران دین پس از همداستانی همه مردم را بدرگاه آذر فرنیغ خواندند و او شان هفت مرد که یزدان بی گمان تر بودند و منشن و گوشن و کنشن^۸ پیراسته تر و نیکتر داشتند جدا کردند و گفتند که شما تنها بنشینید و از شما یکی که باین کار بهتر و خوش نامتر باشد برگزینید.

پس آن هفت مرد بنشستند و از هفت سه و از سه یکی و براف نام برگزیدند و هست که نیشابور نام گویند.

۱ - دهبویت والی ترجمه شد.

۲ - آذر بادمرا سپندان دوعهد شاپور دوم ظهور کرد و معجز او این بود که روی گذاشته بر سینه اش ریختند گزند نیافت اندرزی از او باقیست که نگارنده آنرا بفارسی کنونی در آورده است.

۳ - شسپگان کنج و مخزن بی بوده است گویند لفظ شاپگان یا شاهجان از این لفظ اشتقاق یافته است.

۴ - آذر فرنیغ (یا آذر فرغ) یکی از چهار تشکده زرگان یا رانشهر است محل آن نارس بود.

۵ - درون نانی است کوچک که در مراسم مذهبی پس از تلاوت ادعیه خاص صرف میشود.

رجوع شود به کلمه درون در برهان قاطع.

۶ - آفرینگان دعائی است که بر بعضی اغذیه مثل شراب و شیر تلاوت کنند و روح اموات را بخوانند لفظ آفری بمعنی دعوت است.

۷ - نیرنگ دعائی است پاتیابی طهارت و وضو.

۸ - اندیشه و گفتار و کردار.

پس ویراف چون آنسان شنید بر پای ایستاد و دست بکش کرد و گفت خواهش می‌کنم مرا اکامک هومند (برخلاف میل) منگ^۱ مدهید تا برای مزدیستان و من نیزه افکنید^۲ و اگر نیزه بمن رسید با کمال میل با تجای اهروان (مقدسان) او بد کاران بروم و این پیغام بدرستی برم و بر راستی آورم.

پس مزدیستان بسوی نیزه آمدند نخستین بار باندیشه نیک و دیگر بگفتار نیک و سدیگر بکردار نیک و هر سه نیزه ویراف آمد.

۲

و ویراف را هفت خواهر بود و آن هر هفت ویراف را چون زن بودند و دین از برداشتند و یشت کرده بودند چون شنیدند بسیار گران آمد و فریاد کردند و اندرانجمن مزدیستان^۳ پیش رفتند بایستادند و نماز بردند و گفتند که مکنید شما مزدیستان این چیز چه ماهفت خواهریم و یک برادر و هر هفت خواهر آن برادر را زینم^۴ چگونه در خانه که هفت تیر و ستونی زیر اندر نهاده‌اند چون آن ستون بر گیرند فرسیان (تیرها) بیفتند همان گون ماهفت خواهر را برادر این یکی است که زندگی و دارندگی ما پس از یزدان از اوست و هر نیکی از او آید، و شما که این زمان از شهر زندگان شهر مردگان فرستید بر ما ستم‌گر و (ای بیم کرد) باشید.

پس مزدیستان چون آن شنیدند آن هفت خواهران را خورسندی دادند و گفتند که این ویراف تاهفت روز تدرست بشما بسپاریم و این نام نیک بر این مرد بماند پس اوشان همدستان شدند. پس ویراف پیش مزدیستان دست بکش گرفت و گفت دستوری هست که روان مردگان را نقد بس کنم، خورش خورم و اندرز (وصیت) کنم، پس می‌ومنگ بدهید، دستوران فرمودند که همین گونه کن.

۱ - منگ مشروبی است مخدر که خواب‌آرد.

۲ - نیزه یا تیر برای قرعه می‌افکندند.

۳ - مزدیستان خدایرستان.

۴ - در دین زردشتی مزاجت با محارم مثل خواهر یا دختر توانی عظیم بشمار بود و آنرا خوی تون دس می‌گفتند که بوز یا پسر کورس خواهر خود را گرفت کتاب ۱۸ اوستا که امروز در دست نیست در بیان فضیلت این عمل بوده است.

پس آن مزدیسنان در خانه باك (مقدس) جائی ۳۰ گام دور از آن خوب^۱ بگزیدند و یراف سروتن بشست و جامه نو پوشید و بوی خوش بپویانید و بر تختی آراسته فرش نو با کیزه گستر دند و بر تخت و فرش با کیزه بشست و درون کرد و مردگان یاد کرد و خورش خورد. پس دستوران دین از شراب و منگ گشتاسبی^۲ سه جام زرین بر کردند و يك جام باندیشه نيك^۳ و د دیگر جام بسگفتار نيك و سدبگر جام بکردار نيك بویراف دادند و آن می و منگ بخورد بهوشیاری واج^۴ بگفت و بستر بخفت. و آن دستوران دین و هفت خواهران هفت روز و شبان با آتش همیشه سوز و بوی گذاره^۵ و نیرنك دینی اوستا وزند بر خواندند و نسك کردند و گاتا^۶ سرودند و بتاریکی پاس داشتند و آن هفت خواهر به بیرامون بستر و یراف نشستند و هفت روز و شبان اوستا خواندند و آن هفت خواهران با همه مزدیسنان و دین دستوران و هیر بدن و مو بدن بهیچ آئین غفلت نکردند.

۳

روان و یراف از تن به چکائی دایتيك^۷ و بل چینود (صراط) رفت و هفتم روز و شبان باز آمد و اندر تن رفت و یراف از آن خواب خوش برخاست خرم و باندیشه باك. و خواهران با دستوران دین و مزدیسنان چون و یراف بدیدند شاد و خرم شدند و گفتند درست آمدی ای و یراف پیغامبر ما مزدیسنان از شهر مردگان باین شهر زندگان آمده هستی. هیر بدن و دستوران دین پیش و یراف نماز بردند پس و یراف چون چنان دید بذیره آمد و نماز برد و گفت که شمارا درود ازاها و رمزا خدای و امشاسپندان^۸ و درود از

۱ - مراد از آن خوب آتش مقدس است یعنی ۳۰ گام دور از آتش.

۲ - گویند گشتاسب از زردشت خواست که مقام اوراد برهشت بوی بنماید زردشت از مشروب منگ بوی داد و او مکان و احوال خود را در فر دوس دید از آنجاست که منگ را گشتاسبی گفته اند.

۳ - اندیشه نيك هومت گفتار نيك هوخت و کردار نيك هورشت است که ۳ اصل دین

زردشتی بشمارند.

۴ - باز با واج دعائی است که در هنگام صرف طعام بر مزه میخوانند.

۵ - بوی گذاره به معنی معطر است.

۶ - گاتا قدیمترین قسمت اوستاست.

۷ - نام کوهی است که بل صراط از آنجا شروع میشود.

۸ - ملائکه مقرب.

زردشت اسپهتمان^۱ مقدس و درود از سروش اهر و آذر ایزد و فره^۲ دین مزدیسنان و درود از دیگر اهر و ان و درود و نیکی و آسانی از دیگر مینوگان^۳ بهشت.

پس دستوران دین گفتند درست بنده هستی تو ویراف پیغامبر مزدیسنان بر تو نیز درود باد هر چه دیدی بر راستی بما بگویی پس ویراف گفت نخستین گفتار آن که گرسنگان و تشنگان را نخست خورش دادن پس برشش از ش کردن و کار فرمودن. پس دستوران دین فرمودند که نیکو گفתי و خورش خوب پخته و خوشبو و آب سرد می آوردند، و نانی را تبرک کردند و ویراف واج گرفت و خوراک خورد و واج بگفت^۴ . و ستایش اهور مزدا و امشاسپندان و سپاس خرداد و مرداد و امشاسپندان بر خواند و آفرینگان گفت . فرمود که بیاورید دیری داناک و فرزندانک دیری فر ساخته و فرزانه آوردند و بیش نشست هر چه ویراف گفت روشن و درست نوشت .

۴

اورا چنین فرمود نوشتن که بآن نخستین شب مرا پذیره آمدند سروش اهر و آذر ایزد و بمن نماز بردند و گفتند درست آمده توای ارداویراف پیش از زمان باین عالم آمده من گفتم پیغام بر هستم . پس پیروز گرسروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند نخستین گام باندیشه نیک و دیگر گام بگفتار نیک و سدیگر گام بکنش نیک نهاده پیل چینود (صراط) امدم که جان برهیز کاران . مخلوقات اهور مزدا را نگاهبانی می کنند چون بآنجا فراز امدم دیدم روان گذشتگان که اندر آن سه شب نخست روان آنان در بالین تن نشسته این گوشن (عبارت) گاناها را می خوانند اوشتا آهمای یا همای اوشتا کاها می چیت (یعنی) «نیکی باد آن را که از نیکی او نیکی گزاری» اورا در آن سه شب چندان نیکی و آسانی رسیده است بقدر مردی که در گیتی اسان تر و خرم تر گذرانیده باشد .

۱ - لقب و نام خانوادگی .

۲ - فره بمعنی جلال و شکوه و رحایت است .

۳ - ساکنان بهشت ، ملکوتیان .

۴ - یعنی زمره را که شروع کرده بود با غذا تمام کرد .

درسه دیگر بامداد روان^۱ آن مرد مقدس در بوی خوش حرکت کند و آن بوی او را شایسته تر آید که هر بوی خوشی که در نزدندگان به بینی او رفته باشد. این بوی از جنوب^۲ از جانب یزدان می آید. دین خود و کردار خود را بصورت کنیز کی نیکو بدن بند با قامتی خوب رسته و بستان های پیش آمده کش بستان باز نشسته است دل و جان دوست، و تن او چنان رفتاری دارد که برای دیدن بهترین چیز و برای نگرستن بایسته ترین چیز باشد و آن روان اهر و^۳ از آن کنیزک پرسد که تو که هستی و چه شخصی هستی که هرگز در زندگانی گیتی هیچ کنیز کی نیکوتر و کالبدی ارج یارتر از آن تو ندیدم.

او که دین خودش و کردار خودش است پاسخ دهد که من کنش (عمل) تو هستم ای جوان خوب منش خوب گوش خوب کنش. خوب دین، از کام و کردار تو است که من چنین مه و به و خوشبوی و پیروز گرو و بیرنجم که بتو نمایم، چه تو در گیتی گاتاسرودی و برای اب پاکیزه قربانی کردی و آتش را پرهیختی و مرد اهر و را آسایش دادی چه از دور فراز آمد چه از نزدیک هر چند من فربه بودم از تو فربه تر شدم و نیکو بودم از تو نیکوتر شدم و لایق تر بودم از تو لایق تر شدم و هر چند به گاه تخت چشمه گان نشسته بودم از تو چشمه گان تر (مشهوران گشت نما) شدم و هر چند بلند قدر بودم از تو (برزشنیک تر) بلند قدر تر شدم بسبب این منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک که تو ورزیده. مردان مقدس پس از تو بمن قربانی اهر و مزدارا با آئین و مراسم بسیار کنند آسان باد.

۵

پس از آن بل چینود بهنای^۴ نیزه باز شد من بیاری سروش اهر و و آذر ایزد آسانی و فراخانی از بل چینود نیک و دلبرانه و پیروز گرانه بگذشتم پس در پناه مهر ایزد و رشن رسیدک و وای به و بهرام ایزد توانا و اشات ایزد (افزاینده گیهان) و فرهدین مزدیسنان و فروهر (روح) اهر و ان و دیگر مینوکان بر من ارداویراف نخست نماز بردند و من ارداویراف دیدم رشن راست را که ترا زوی زرد زرین بدست داشت و نیکان و بدکاران را اندازه میگرفت.

۱ - ضمیر در این چند عبارت آشفتنه است

۲ - شمال را مکان دیوان می دانستند و مقابل آنرا که جنوب است جانب یزدان می خواندند.

۳ - این لفظ مکرر در این کتاب می آید بمعنی مقدس و فلسفی و پاکیزه و موعین است.

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من گرفته گفتند که بیا تا ترا نمائیم
 بهشت و دوزخ و روشنی و خواری^۱ و آسانی و فراخی و نیکی و سرور و خرمی و
 رامش و شادی و خوشبوئی بهشت و بادافراه^۲ اهر و آن . و بتو نمائیم تاریکی و
 تنگی و بدی و رنج و ناپاکی و عقاب^۳ و درد و بیماری و سهمگینی و بیجینی و
 ریشگونی^۴ و تعفن^۵ و بادافراه گونه گونه دیوان و جادوان و بزه کاران که بدوزخ
 گیزند بتو نمائیم . گاه راستان و آن دروغ زنان بتو نمائیم . پاداش خوب گروشان^۶
 باهورامزدا و امشاسپندان و نیکی بهشت و ناپاکی بدوزخ و هستی یزدان و امشاسپندان
 نیستی اهریمن و دیوان و بودن رستاخیز و تن پسین [حشر] بتو نمائیم .
 پاداش آمرزیدگان را که از اهورامزدا و امشاسپندان در بهشت یافته اند
 بتو نمائیم و عذاب و بادافراه گونه گونه بدکاران در دوزخ از اهریمن ملعون^۷ و
 دیوان و بیارگان .

۶

جائی فراز آمدم دیدم روان مردمی چند که بهم ایستاده اند . پرسیدم از
 پیروز کر سروش اهر و آذر ایزد که او شان که اند و چرا اینجا ایستند گفت
 سروش اهر و آذر ایزد که اینجا را همستگان^۸ خوانند و این روانان تاحشر^۹
 اینجا ایستند و روان آن مردمان که گناه و ثوابشان در کیتی راست (برابر) بود .

۱ — خواری ضد دشخواری است — راحتی

۲ — پاداش

۳ — اناکی

۴ — چرات

۵ — لفظ گوریکی یا گوردکی که مکرر در این کتاب استعمال شده است تعفن ترجمه شد

۶ — یعنی آنان که بلصول ذیل ایمان دارند

۷ — گجسته

۸ — وجه تسمیه برزخ به هم استکان یا تعادل ثواب و گناه است که دو کفه ترازو بهم

ایستند و برابر شوند یا اجتماع اشخاصیکه در آن محل توقف دارند .

۹ — تن پسین

بسگوی زندگان را که آسائش‌ترین ثواب را به بیرنجی بکنید چه هر کس اسروشو -
چرانام^۱ ثوابش بیش که گناه بهشت و هر که را گناه بیش بدوزخ هر که هر
دوراست [برابر] تا حشر در این همسنگان ایستد. باد افراہ آنها سرمایا گرماست
اوشان را پیادہ دیگر نیست.

۷

و پس نخست گام فراز نهادم به ستر بابک (مقام ستاره) بمقام اندیشه نیک
در این جای هومت بمهمانی (است) دیدم روان پرہیز گاران که چون ستارہ روزنک روشن
آنجا ہمیدرخشید تخت و نشستنگاہ آنها بسیار روشن (وبرژاک) وبرفرہ بود.
برسیدم ازسروش اہرو و آذر ایزد کہ این جای کدام و این مردمان کدامند
پاسخ گفتند سروش اہرو و آذر ایزد کہ این جای پایہ ستارہ است و این روان آنان
است کہ بگیتی یشت نکردند و گانا نسروند و خوی توکدس نکردند^۲ و خدائی^۳
و ایالت^۴ و سرداری نکردند بسبب ثواب‌های دیگر اہرو (مقدس) شدہ اند.

۸

چون گام دوم فراز نهادم بماہ پایہ به هوخت (مقام گفتار خوب) رسیدم
آنجا کہ هوخت مهمان است و انجمنی بزرگ از نیکان دیدم برسیدم ازسروش اہرو
و آذر ایزد کہ این کدام جا و اوشان روان کہ اند سروش اہرو و آذر ایزد گفتند
کہ این جای پایہ ماہ است و این اوشاتند کہ در کیتی یشت نکردند و گانا نخواندند
و زناشوئی بامحارم نورزیدند بدیگر ثواب بآنجا آمدہ اند اوشان را روشنی بروشنی
ماہ همی ماند.

۱ - اسروشوچرانام وزن ۶ درهم است

۲ - مز اوچت با محارم

۳ - سلطنت

۴ - دہیوبتی

ارداویرافنامہ

بقلم آقای رشیدی

۹

چون گام سوم فراز نهادیم بهورشت (مقام کردارنیک) آنجا که خورشید بهممانی است رسیدم که روشنی بالستان بالست^۱ گویند و دیدم روان اهروان را که روی تخت و فرش زرین بودند و مردمی بودند که روشنیشان بروشنائی خورشید همانند بود. از سروش اهر و آذر ایزد پرسیدم که این جای کدام واوشان که اند. سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این پایه خورشید است و آن روانان او شان است که در گیتی خوب بادشاهی و ایالت و سرداری کرده اند.

۱۰

و چهارم گام فراز نهادم بروشن گروتمان^۲ مکان آسایش نام^۳ رسیدم جان مردگان پذیره آمدند درود بگفتند و آفرین کردند و گفتند ای اهر و چگونه آمده از آن عوالم^۴ فانی^۵ و بسیار نا پاک و باین عوالم باقی^۶ و بی پتیاره آمده. و بنوش آنوش^۷ را که دیر زمان اینجا رامش بینی. و پس از آن پذیرائی آمد آتش اهورمزدا آذر ایزد بمن نماز برد و گفت درست بنده هستی تو ارداویراف هیزم تر^۸ پیغامبر مزدیسنان، پس من نماز بردم و گفتم که بنده توام ای آذر ایزد که در دنیا همه هیزم و بوی هفت ساله بر تو نهادم مرا تر هیزم میخوانی و پس آتش اهورمزدا و آذر ایزد گفت یا تا بتو بنمایم آن دریاچه آب هیزم تر

۱ — بالستان بالست یا بارستان بارست اعلی علین

۲ — گروتمان یا گروتمان عرش است

۳ — هماک خواری

۴ — اهر و برون سهو عالم است

۵ — سیچومند زردشت بهرام گوید: جهان سیچمند پرانائی که اورایش باشد بیوفائی

۶ — اسپیج ضد سیچ بمعنی باقی

۷ — مشروب ضد مرگ آب زندگانی

۸ — خویند صیبا

که برمن نهاده. جائی فراز برد و دریاچه^۱ بزرگ آب کبود نمود و گفت این آن آب است که از آن چوب چکبید^۲ و تو برمن نهادی.

11

پس امشاپند وهو من (بهمن) از تخت زرین برخاست و دست من بگرفت و با اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک مرا بمقام اهورمزدا و امشاپندان و دیگر اهروان و فروهر (روح) زردشت اسپیتمان و کی گشتاسب و جاماسب و وست و استر^۳ پسر زردشت و دیگر دین برداران و پیشوایان دین برد که من هرگز از آن روشن تر و نیکوتر ندیده ام.

بہمن بگفت این امت اہورمزد ، من نبایش کردم و بیشتر نماز بردم او گفت
مرا کہ نماز تو ارتاویراف درست آمدہ از آن دنیای فانی باین جای ویژه روشن آمدہ
فرمود سر و شاہرو و آذریند کہ برید ارداویراف را بنمائید گاہ و پاداش نیکان و باد
اقراہ ناما کان را نیز ۔

پس سروش اهر و آذر ایزد دست من قراز گر فتند و مرا جای جای قراز بردند که من دیدم امشاسپندان را دیدم دیگرا ایزدان را دیدم فروهر گیومرد و زردشت و کی گشتاسب و فرش و ستر و جاماسب و دیگر مقدسان و یثویان دین ،

15

بجائی فرا آدم دیدم روانان رادان را که درخشان می رفتند بالاتر از روانان دیگر در کمال روشنی و اهور مزداروانان رادان که روشن و بلند و توانا بودند بلند میکرد (ترقی میداد) من گفتم نیکوئید شما ای روانان رادان که برتر از دیگر روانان هستید و درخشان می نماید .

۱ - وریابر بمعنی دریاچه است در کردستان ایران دریاچه ایست موسوم به زره واد یا زره وری که گول زره وری خوانند و عجب این است که هر سه کلمه بمعنی دریاچه است هم گول و هم زره هم وری.

۲ — در متن تاکید است که در کردی به معنی چکید است

۳ — در نسخه مجلس شورای سیت و استر خوانده میشود

٤ — مقام ٥ — هماك همه ٦ — هماك برژيد

من دیدم روان آنان را که بگیتی گاتا خواندند و یشت کردند و استوار بودند بدین مزدیستان که اهورمزدا بزردهشت آموخت چون فراز آمدم بآن پوشیدنی زرین و سیمین درخشان ترین ازهر پوشیدنی که مرا درخشان تر بنظر آمده بود.

من دیدم روان وصلت کنندگان بامحامد را در روشنائی آفریده شده بالا که باو از بالاروشنی همی رخشید مرا بلند بنظر آمدند.

من دیدم روان خوب خدایان و پادشاهان که از آنها مہی و بہی و ہم آورندی (قدرت) و پیروز گری همی رخشید آنان را دیدم در روشنی بآن زرین سلاح پای^۱ مرا عالی بنظر آمدند من دیدم روان بزرگان راست گویان را که روانشان در آن بلند روشنی و بافره بزرگ بود بنظرم عالی آمدند.

۱۳

من دیدم روان زنان بسیار نیکو گفتار بسیار نیکو کردار را که شوی سر دار دارند^۲ در پوشش زرین پیوست و سیمین پیوست و گوهر پیوست بر سیدم که اوشان کدام رواقتد سروش اهر و آذریزد گفتند که این روان آن زنان اند^۳ که در گیتی آب را خرسند کردند و آتش خرسند کردند و زمین ورستی^۴ آن خرسند کردند و گاو و گوسفند و دیگر همه آفریدگان نیک اهورمزدا را خرسند کردند^۵ و قربانی کرده و نان را تقدیس و یزدان را پرستش کرده اند. و دعای اوسو تو فریت بجای آوردند و یزدان مینو و یزدان گیتی را خشنود کردند و خشنودی و بیگانگی و ترسانی^۶

۱ — سلاح یا در اوستائی رانا یا ناست بمعنی ران یا ن در متن نسخه ارداویراف نامه کتابخانه مجلس ران ورزین نوشته شده و ناشر کتاب در حاشیه می نویسد بمعنی گردان است در فارسی یعنی اسلحه که بیای می بستند

۲ — در این کتاب همه جایس اذ ذکر شوی لفظ سردار هم می آید در اینجا شوی سردار دارند یعنی مطیع شوهر باشند

۳ — نایریکان

۴ — اورور

۵ — مراد خرسندی فرشتگان موکل آب و زمین و غیره است شناختن = خرسندی

۶ — ترس آگاسی

و فرمانبرداری شوی و سردار خویش ورزیدند و بدین مزدیسان بی گمان^۱ بودند
بثواب کردن کوشا^۲ بوده از گناه پرهیز کار بوده اند. مراعالی بنظر آمد

۱۴

دیدم روان ستایشگران و ماسربران^۳ را در آن بلندروشنی و در آن بزرگ
عالی مقامی که بنظرم عالی آمد^۴.

دیدم روان آنان را که تمام قربانی های دینی ویزش یزدان را کرده و فرموده
که نشسته بودند بالانز از دیگر روانان و نوابشان^۵ به بلندی آسمان ایستاده بود مرا
بسیار عالی بنظر آمد.

دیدم^۶ روان اربشتاران (جنگجویان) را که روانشان بپرتوین راهش بآن
دهیوتان (سرداران و ولات) گرد آمده بودند^۷ این گردان زین افزار خوب ساخته
زربن گاوهر افزود هر گونه آراسته در آن شگفت ران ورتین بس شکوه توانائی
و بیروزگری (داشتند) مراعالی بنظر آمد

دیدم روان آنان که به گیتی جانوران موذی^۸ بسیار کشتند و فرغان و آذران
و آتشان و گیاهان و فرغان زمین همه از آنها رخشید و در بلندی و آراستگی مرا بسیار
عالی بنظر آمد.

دیدم روان و استر بوشان (زادعین) را در مقامی روشن^۹ و باشکوه جامه

۱ — گمان مرکب از کو بمعنی بد و مان بمعنی اندیشه است در این کتاب گمان بمعنی وصفی
و بجای مشکوک و بی اعتقاد آمده است.

۲ — تخشایک

۳ — ماسربران حفاظ ادعیه دینی

۴ — در بسیار جا کلام را باین جمله ختم میکند «اوم برزشنیک مدمهونست» که بنظرم عالی آمد

ترجمه شد

۵ — کرفته ثواب است

۶ — این فصل در ذریکریاداشی طبقات اربعه جنگجویان و فلاحان و روحانیان و صنعتگران است

۷ — بر همک

۸ — خرقنسر

۹ — بامیک

زخشان پوشیده چون که در حضور^۱ مینوی^۲ آب و زمین و نبات و گوسفند ایستاده و آفرین کرده ستایش و سپاس و آبادی گفته مقام بزرگ و جای به گرفته بودند مرا عالی بنظر آمد.

دیدم روان هوتخشاگان (خوب کار گران) که در گیتی خدایان و سردار پرستیدند که نشسته بودند بر آن خوب گسترده گاه بزرگ روشن و برازنده مرا بسیار عالی بنظر آمد.^۳

۱۵

دیدم روان شهبانان را که در گیتی چهار بایان و گوسفند را ورزیده و پروردند و نگاهداشتند از گرگ و دزد و مردم ستمی (غار تنگر) و بهنگام آب و گیاه و خورش دادند و از سرما و گرمای سخت پرهیختند و در موقع (به گاس) حیوان را (گشن) را بر هلیدند (جفت گیری کردند) و در وقت مناسب پرهیز دادند و بسیار سود بزرگ و بر (نمر) و نیکی و خورش و جامه و مردمان هنبام (معاصر) دادند و روانشان در روشنی و آراستگی و رامش بزرگ و شادی می رفت.

تخت زرین بسیار و گستردنی خوب و بالاش دیدم که بر آن نشسته بود روان که خدایان (صاحبان خانه) و داد گران که دودمان و مبهن بدست کردند و جای و بران را آبادان و بسیار رود و چشمه برای زراعت (ورز) و آبادانی و نمر و سود آفریدگان آوردند. و در پیش فروهر آب و نبات و چهار بای ایستادند و برای توانائی بزرگ و آن پیروزی بزرگ بر آن ها آفرین ستایش کردند و سپاس گزار شدند. مرا بسیار عالی بنظر آمد.

۱ — ملین هزارش است بمعنی حضور

۲ — ملکوت

۳ — در شاهنامه این طبقات بملط درج شده است : کانوزیان آنوربان بوده یعنی آذربان
نیساریان ازیشتاران بوده یعنی جنگیان نسودی و استریوتان بوده یعنی کشاورزان اهنوخوشی
هوتخشاگان بوده یعنی کارگران

دیدم روان استواران و آموزگاران دین^۱ و پرسندگان احکام دین^۲ را در در آن مقام روشن و شادی بسیار بزرگ، مرا بسیار عالی بنظر آمد.

دیدم روان احسان کنندگان بروحانیون^۳ و دوستان آشتی (صلح) را مرا عالی بنظر آمد.

روانان به دوستان که روشنی مانند ستاره و ماه و خود شید از آنان همی رخسید و میرفتند در رامش و نیکی^۴ در روشنائی معلق (اندروای)

دیدم عالم بهین نیکار را روشن و در آسایش تام و راحتی بسیار سپرم^۵ خوشبوی هر گونه آراستگی هر گونه شکفتگی و روشنی بر شکوه و بی شادی و بس رامش که کس ازش سیری نداند.

۱۶

بس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند از آنجا فراز تر رفتم جایی فراز آمدم رودی دیدم بزرگ و بی رحم^۶ و دوزخ تر که بسیار روان و فروهر در کنار آن بودند از ایشان بود که گذشتن نتوانست و بود که برنج گران همی گذشت و بود که باسانی گذشت پرسیدم که هستند که بارنج ایستاده اند

سروش اهر و آذر ایزد گفتند این رود آن اشک بسیاری است که مردمان از پس گذشتگان از چشم بریزند و شیون و مویه و گریستن کنند اشکی که برخلاف حکم دین^۷ می ریزند باین رود آب زاید و آنانکه به گذشتن نتوانند که از پس مرده شیون و مویه و گریستن بسیار کردند. و آنان که آسانتر (میگذرند) کمتر گریسته اند

باهل عالم بگویی تادر گیتی هستید شیون و مویه و گریستن برخلاف حکم دین مکنید چه همان اندازه بدی و سختی بروان گذشتگان می رسانید

۱ — چاشی تاران

۲ — چوستاران

۳ — داد گویان

۴ — هومندی

۵ — اسپرغم

۶ — سزگین

۷ — آدابها

من بار دوم پیل چنود باز آمدم . دیدم روان گناهکاران را در آن سه شب
آقدر بدی وزشتی بروان آنان آمد که هرگز در گیتی چندان سختی ندیده بودند
پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این روان کیست؟

سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان گناهکاری است که روان وشتابان
است در کنار بالین مرده سرگردان است و این (کلام مقدس) رامی خواند (ای آفریدگار
آهورامزدا بکجا بروم و که را پناه خود کنم) .

و باو آقدر بدی و سختی رسد که در گیتی بهر دی که در گیتی در سختی و
بدی زیسته باشد . پس بادی سرد گوری (متعفن) باستقبال آید آن روان چنان داند
که از باختر زمین (شمال) و زمین دیوان آید ^۱ بادی متعفن تر از آنها که در گیتی
دیده است . در آن باد بیند دین خود و عمل خود را بصورت زنی بدکار گنده و پشخته (۲)
(ظاهر آ دیوانه) زانو پیش آمده کون پس رفته گناهکار گرم که دریم به دریم (۲) پیوسته
است مانند گناهکارترین و ریمن ترین و گوری ترین حیوانات موزیه .

پس روان گناهکار بآن زن گوید تو چه هستی که من هرگز از آفریدگان
آهورامزدا و اهریمن از تو زشت تر و ریمن تر و گوری تر ندیده ایم ،

او گفت که منم کنشن (عمل) تو ای جوان بد اندیشه بد منش بد گفتار
بد کردار بد کار بد دین بدلت آرزو و عمل تو من زشت و رته ^۳ و گناه آگین و دردمند
و بوده (کهنه و پوسیده) و محروم (۲) و نا پیروز گر و بارنج شده ام چنین که تو بینی تو
چون کسی را میدیدی که یزش و درون و ستایش و سجده یزدان کند و آب و آتش و
گوسفند و نبات و دیگر آفریدگان نیک برهیزد و باکی کند تو عمل وارونه اهریمن و
دیوان و زبندی و چون می دیدی دهش و نیکو کاری شایسته و نوابکارانه به نیکان و

۱ — در کتب زردشتی تصریح شده است که مکان اهریمن و دیوان و محل دوزخ درست شمال است

۲ — معنی دریم معلوم نشد

۳ — رت برهنه و عربان رت بضم تهی دست و بینوا (برهان)

مستحقان^۱ چه از دور و چه از نزدیک فراز آمده (می کنند) و در اسپنج (مهمان خانه) پذیرفتاری کند و چیز دهد تو بخش (مضایقه و دریغ) کردی و در خود را بستی. و هر چند من افرافت بودم (یعنی بدبشماری آمدم) تو افرافت ترم کردی و هر چند من سهمگین بودم مرا سهمگین تر کردی و هر چند در ژشنيك (۴) بودم مرا در ژشنيك تر کردی و هر چند در باختر نشسته بودم مرا بیشتر در باختر (شمال) نشانیدی بسبب اندیشه بدو بسبب گفتار بدو بسبب کردار بدی که تو ورزیدی.

دیر زمان مرا (لغت کنند) بعد از تو در دوره برستش اهریمن و هم پیمانی

زشت با اهریمن

پس آن روان بلید نخستین گام فراز نهاد بمقام اندیشه بدو دوم بگفتار بدو سوم بکردار بدو چهارم گام بدوزخ افتاد.

۱۸

پس سروش اهر و آذر ایزد دست مرا گرفتند چنانکه بی گزند رفتم. چنان سر ما و دمه و خشکی و تعفنی دیدم که هرگز در گیتی آن آئین نه دیده و نه شنیده بودم. فراز تر رفته دیدم مدهش دوزخ ژرف ماتد سهمگین تر بن چاه تنگ تر و بیمناک تر جای فرو برده شده بود بتاریکی چنان تاریک که بدست فراز شاید گرفتن^۲ تعفن چنان بود که آن باد متعفن بهر کس میرفت بتراشید. (لاغر میشد) و بلرزید و بیفتاد و چنان تنگ بود که هیچکس از مردم گیتی آن تنگی را نشاید^۳ و هر کس در آن بود چنین می اندیشید که تنها هستم و بالاینکه سه روز و شبان آنجا بود می گفت که ۹ هزار سال پایان رسید مرا بهلند (خلاص کنند)^۴

همه جا جانوران موزی بود که کمترین آنها بلندی کوه ایستاده بودند از روان بدکاران چنان می گسستند و در چنگ می گرفتند و خرد می کردند مثل سگ استخوان را. من آسانی از آنجا اندر گذشتم با سروش اهر و آذر ایزد.

۱ — ارزانیکان

۲ — یعنی تاریکی چنان بود که شخص می بنداشت که آنرا بدست تواند گرفت

۳ — مقاومت نکند

۴ — دردین زردشت آمده است که پس از ۹ هزار سال روز رستاخیز آید

ارد اویر افنامه

بسم آقای رشیدی

-۳-

۱۹

جائی فراز آمدم دیدم مردی را که روانش بشکل ماری مانند یک فرسب (نیر بزرگ) به نشیم اندر رفته و زدهانش بیرون می‌آمد و ماران بسیار همه اندام او را فرو همی گرفتند پرسیدم از سروش اهر و آذر ایزد که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه باد افراہ گران برد .

سروش اهر و آذر ایزد گفتند این روان آن مرد بد کیش است که ک...ن مرز کرد^۱ و مردی را بر خویشتن هشت اکنون روانش چنین باد افراہ برد .

۲۰

جائی فراز آمدم دیدم روان زنی را که طشت طشت ریمنی و بلیدی مردمان بخورد او همی دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آن گونه باد افراہ برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این آن بد کیش زن است که در ایام حیض پرهیخت و برخلاف احکام دین (پرهیز) نداشت آب و آتش رفت^۲ .

۲۱

دیدم روان مردی را که همه پوست به بهنا گیرند و بگران مرگی همی کشند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه باد افراہ برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی مردی مقدس را کشته است .

۲۲

دیدم روان مردی که ریم (چرک) و (خون حیض) زنان بد هانش همی ریزند و فرزند مشروع خود را همی بزد و همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه باد افراہ برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش

۱ - رجوع شود به رمان قاضی کلمه مرز .

۲ - نزدیکی آب و آتش در ایام حیض (دشمن) ممنوع بوده است .

مرد است که در گیتی زن حایض را مرثی کرد^۱ و هست هر یک بار گناه ۱۵ بزرگ تنافور^۲

۲۳

دیدم روان مردی که از گرسنگی و تشنگی بانگ همی کرد که مردم موی و ریش خود را همی کند و خون همی خورد کف از دهان همی افکند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی آب خورداد و نبات امرداد را برخلاف مقررات دینی در حال سخن گفتن آشامید و خورد و واج نداشت^۳ و بیگناهکاری یثت نکرد و چون آب خورداد و نبات امرداد را آنگونه بدی کرد و روانش باد افراه گران برد.

۲۴

دیدم روان زنی را که به یستان در دوزخ آویخته بود و جانوران موذی به همه تن او روی آورده بودند پرسیدم که این تن چه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد^۴ است که در گیتی شوی خویش هشت و تن بمردی بیگانه داد و روسپیکی^۵ کرد.

۲۵

دیدم روان چند مرد و چند زن که حیوانات موذی پای و گردن و میان آنها را همی گزند و یکی از دیگگری همی گزارند^۶ پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روانش آنگونه باد افراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان

۱ - مباشرت (برهان).

۲ - یعنی در اخبار دینی آمده است که هر یکبار گناهش بمیزان ۱۵ تنافور و نیم است هر تنافور ۱۲۰۰ درهم بوده، پانک بمعنی نیم و نیمه است.

۳ - فرشته آب خورداد و فرشته نبات امرداد نام دارد واج زمزمه و دعای هنگام غذا خوردن است - سخن گفتن در وقت طعام خوردن ممنوع بوده است. جزای خوردن نبات کندن ریش و پاداش آشامیدن آب خوردن خون است.

۴ - در اینجا لفظ مرد غلط است و صحیح زن است.

۵ - فاحشگی

۶ - از یکدیگر جدا میکند.

آن بد کیشان است که در گیتی يك موك^۱ رفتن و شاد رفتن (۲) و از پای میز شنیک^۲ و دیوان برستی کردند

۲۶

دیدم روان زنی که زبان خود را بگردن همی کشید و از اندروای (سرنگون) آویخته بود پرسیدم که این روان از که سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زن بد کیشی است که در گیتی شوی و سردار خود را پاسخ کرد^۳.

۲۷

دیدم روان مردی را که به کپیز (قفیز بیما نه) و دولک (دلو کوچک) خاک و خاکستر همی پیمایند و بخوردن همی دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنسگونه با دافرا برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی قفیز و دولک و سنسنگ راست نداشت آب بشراب آمیخت و خاک در آرد کرد و بهای گران به مردمان فروخت و از نیکان چیز دزدید و ربود.

۲۸

دیدم روان مردی را که سرنگون داشتند و بنجاهد بو بامار چپیاک (افعی) بیش و پس تازیانه همی زدند پرسیدم این تن چه گناه کرد که روانش آنسگونه با دافرا برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردی است که در گیتی بد بادشاهی کرد و به مردم انامرز (بی عفو) و قتال بود و مجازات و با دافرا بهمان آئین کرد.

۲۹

دیدم روان مردی که زبان از دهان بیرون آخته و جانوران موذی همی گزیدند

۱ - موك بمعنی کفتش است (موزه) يك پای در کفتش و يك پای برهنه راه رفتن و بدون کسنتی (کمر بند) در کمر و سادره (سدره) در گردن حرکت نمودن گناه بوده است - لفظ يك موك در یونانی مونوساندالوس است بمعنی يك کفتش.

۲ - ایستاده بول کردن.

۳ - حاضر جوابی و مکابره کردن.

پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه بردش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردی است که بگیتی غیبت کرد و مردمان را یکی بادیگری (مخالف ساخت) عاقبت بدوزخ شتافت.

۳۰

دیدم روان مردی که اندام او را یکی از دیگری همی شکنند و گزاردند (جدا کنند) پرسیدم که این تن چه گناه کرد که آنگونه بادافراه بردش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی کشتن گاو و گوسفند و دیگر چهارپایان بسیار برخلاف احکام دین کرد.

۳۱

دیدم روان مردی را که بر سر و پایش شکنجه نهاده اند و هزار دیواز بالا گرفته و بگوران (دشواری) و سختی همی زنند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن مرد بد کیش است که در گیتی خواسته بسیار کرد که دو خود بخورد و بنیکان نداد و آنان را بهره نرسانید و بانه داشت.

۳۲

دیدم روان مردی بی خیر و باطل زندگانی^۱ که داوان می نامیدندش که همه تن او را جانوران موزی همی جویدند و پای راست او نه همی گزیدند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بی خیر است که در گیتی بود و هرگز هیچ کار نیکی نکرد باین بای راست دسته گیاه به پیش گاو و رزافکنده است.

۳۳

دیدم روان مردی که زبانش همه کرم گزیده پرسیدم که این تن چه گناه کرد سرش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که زور و کذب بسیار گفت و بسیار زیان و گزند از او بمخاوق رسید.

۱ - (ادهشنان) ؟

۳۴

دیدم روان زنی که جانوران موذی همه تنش گزیدند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زن بد کیش است که در گیتی گیس و موی برانش گزارد (شانه کرد) و موی و سپوی (شپش) و رشک بر آتش افکند و آتش زیر تن نهاد و خود را با آتش داشت^۱.

۳۵

دیدم زنی که نسای خود^۲ بدندان همی ریخت و همی خورد پرسیدم که این روان که سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در گیتی جادوئی کرد^۳.

۳۶

دیدم روان مردی که اندر دوزخ بشکل ماری مانند ستون بایستاده است که سرش بسر مردمان و دیگر تن بهار همانند بود پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی نفاق و درون پوشی کرد بشکل مار کربی^۴ (؟) بدوزخ شتافت.

۳۷

دیدم روان مردی چند که ننگون سو در دوزخ آویخته بودند که همه تن آنها مار و کژدم و دیگر جانوران موذی همی جووند پرسیدم که این تن کدام مردمانند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن مردمانست که در کیتی آب و آتش نپر هیختند و ریمنی در آب و آتش بردند به نگرش^۵ آتش را کشتند.

۱ - بی طهارت خود را با آتش نزدیک کرد.

۲ - نسا جسد میت و مواد بی جان است. گوشت و سایر استخوان مرده را گویند از آدمی و سایر حیوانات (برهان).

۳ - اوستا جادوئی را مذموم شمرده است.

۴ - به نگاه مراد چشم بدزدن و آتش را بجشم آسیب رساندن است.

۳۸

دیدم روان مردی که بسویا (گوشت) و نسای مردمان باخون وریم و ریمنی و تعفن بخوردن او را دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی هیهر^۱ و نسای در آب و آتش و بتن خویش و آن مردمان هم بر دو هموار ایوک بار (یکبار) بود^۲ و هنگام پیشه غسل نمیکرد.

۳۹

دیدم روان مردیکه پوست و گوشت مردمان همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد و روان که است سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی مزد از مزدوران و بهر بهروران (سهم شرکاء) باز گرفت و اکنون روان باید با دافراه گران برد.

۴۰

دیدم روان مردیکه کوهی به پشت همی کشید و در برف و سرما آن کوه بر پشت داشت پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که در گیتی زور نداشت و سخن بی سود بر مردمان بسیار گفت روان او اکنون آنگونه با دافراه همی برد.

۴۱

دیدم روان مردی که گوه (گه) و نسای و ریمنی بخوردن او میدهند و بسنگ و تبر همی تن کوبند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران با دافراه

۱ - هیهر کثافات و نجاسات و موادیکه از حیوان جدا شود مانند ناخن و پوست و غیره .
۲ - ایوک باز (یکبار) یعنی نایاک است وجه تسمیه آنکه یکبار شخصی را گویند که يك تنه جسد میتی را حمل کند پس قوای نایاک کی که در جسد میت است بتن او اندر شود و وی را نایاک گردانند در دین زردشتی حمل جسد مردگان بوسیله يك تن مكره بود و بایستی لااقل دو تن آن بار را بردارند که قوای نایاک توزیع و کم ضرر شود. مولوی در این بیت یکباری را بمعنی نایاک و ملعت آورده است :

اوستاد عالم و نقاد نقود
شد ز یکباری شيطان روی زرد

گاه عالم آدم ملایك را که بود
چونکه در جنت شراب علم خورد

برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردمان است که بسگر مابه
بسیار رفته اند و بهر ونسای آب و آتش و خاک برده اند مقدس درون شده اند و نا پاک
(گناهکار) بیرون آمده اند.

۴۲

دیدم روان مردی چند که گریند و فریاد همی کنند پرسیدم که این کدام
مردمانند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که پدر و مادر
کرد و چون بزادند پدر برنپذیرفت و اکنون شکایت از پدر کنند.

۴۳

دیدم روان مردیکه بر نائی چند در بای او افتاد همی بانگ کنند و دیوان مانند
سگ اندر همی نوردند و همه تن گسلند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان
آنگونه گران بادا فر ایزد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد
است که در گیتی بچه خود را نپذیرفت.

۴۴

دیدم روان زنی که بهستان خود کوه همی کند و بر سر خود سنگ آسیائی
مانند لیت (کلاه؟) همی داشت پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه
گران بادا فر ایزد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که
در گیتی کودک خود را جسد مرده و تباه کرده بینداخت.

۴۵

دیدم روان مردیکه کرم همه اندام او همی جود پرسیدم که این تن چه گناه
کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردمان است که در گیتی
زورگو کاسی (گواهی دروغ) داد و خواسته نیکان برد و به بدان داد.

۴۶

دیدم روان مردی که مسترگ (کله) مردمان بدست دارد و مغز همی خورد

برسیدم که این تن چه گناه کرد و سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرداست که در گیتی خواسته نه از شرافتمندی (فرارونی) بلکه از مال دیگران دزدید و خودش بدشمنان هشت خویشان تنها بدوزخ باید بود^۱.

۴۷

دیدم بسیار مردم که سرو ریش نیک سترده و گونه زرد تمام تن گندیده جانوران موذی بر همه تن می آمدند برسیدم که این که و کدامند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن مردمان است که بگیتی اهرموک (منافق) و فریفتار بودند و مردمان گمراه کردند و ازداد (شریعت) نیکان به داد بدی آوردند بس کیش و گروشن (اعتقاد) وارونه اندر گیهان روا کردند.

۴۸

دیدم روان مردیکه دیوان سگ مانند همی گسایدند آن مرد گوشت به سگان می داد نمی خوردند و از سینه و پای و شکم به و ران آن مرد همی خوردند. برسیدم که این مرد چه گناه کرد که روان آن گونه گران باد افرا به سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردم است که بگیتی از سنگ شبانان و مان بانان (حافظین خانه) خورش باز داشت یازد و گشت.

۴۹

دیدم روان مردی چند که گه و هیهر و نسای و ریمنی مردمان همی خوردند و دیوان سنگ کننده و از پس همی انداختند و آنان کوهی به پشت همی کشیدند و کشیدن نتوانستند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه گران باد افرا به سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی زمین ترازیدند^۲ و بسیار ترازیدند و بسیار مردم را بی بن و بی بر (بی سرمایه و بی بهره) کردند و به نیاز و دریوشی (دریوشی) آمدند و خراج گران همی بایست دادند.

۱ - در کتب مذهبی زردشتیان آمده است که غاصب حقوق دیگران و آنانی که از عرق جبین

مردمان روزی خوردند در دوزخ مغز مردم باید بخورند.

۲ - ظاهراً مراد مہیزی و مہندسی اراضی است.

ارداویر افنامه

بتم آتای رشیدی

—۴—

۵۰

دیدم روان مردی که کوهی بانگشت و ناخون همی کند دیوان از پس بهار
چپداک (؟) نازیانه همی زدند و شب (؟) همی کردند برسیدم که این تن چه گناه کرد
سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی حدود
مشترک املاک دیگران را سپوخته (عقب برده) و برای خود گرفته است.

۵۱

دیدم روان مردی که باشان آهین گوشت از تن همی کشیدند و بخورش همی
دادند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه با دافرا برد. سروش اهر و آذر
ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی پیمان دروغ (زنهار دروغ)
بامردمان کرد.

۵۲

دیدم روان مردی که فخذ چپداک (همین) و تیر و سنگ و قدام (تبر زین) همی
سپردند^۱ برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان
آن بد کیش مرد است که بگیتی مترو دروچ (پیمان شکنی) بسیار کرد و بامقدس و
بد کیشان پیمان شکنی کرد چه هردو مهر است چه بر مقدسان و چه بر بد کیشان^۲.

۵۳

پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و به بر چکانی دایتی^۳ زیر
بل چینود (آوردند) و اندر زمین دوزخ را نمودند.

۱ - بتن فرو می کردند.

۲ - مهر یا میترا فرشته مراقب پیمان ها و سو کندها است. این عبارت «چه هردو مهر است چه بر مقدسان و چه بر بد کیشان» نقل از مهر یشت اوستا است یعنی مهر برای مقدسان و برای بد کیشان یکسان است.
۳ - چکانی دایتیک همان کوهی است که نخست ارداویراف بقای آن بر آمد و از بل صراط گذشت اینک باردوم بدامنه آن کوه می رسد که دهانه دوزخ آن جاست. بنا بر این تقصی که تصور کرده اند در نسخه نیست.

اهرم و دیوان و دروغان و دیگر بسیار روان بد کیشان آن جا گریه و فریاد چنان برمی آوردند که من بآن داشتم (گمان کردم) که هفت کشور زمین لرزاند من که آن بانگ و گریه شنیدم ترسیدم بسروش اهر و آذر ایزد گفتم و خواهش کردم که بآنجا مبرید و باز برید

پس سروش اهر و آذر ایزد بمن گفتند که مترس چه ترا هرگز از آنجا بیم نبود سروش اهر و آذر ایزد از پیش رفتند و من ارداویراف بی بیم از پس بآن تو میتوم^۱ دوزخ اندرون ترفراز رفتم.

۵۴

دیدم آن سیچومند (قانی کننده) بیمگین سهمگین بسیار درد پر بدی و متعفن ترین دوزخ را پس اندیشیدم چنین بنظر آمد چاهی که هزار واز (هزار بازه هزار ذراع) بین آن نمیرسید هرگاه همه هیزم که اندر گیهان است همی اندر دوزخ بسیار متعفن تاریک روی آتش نهند هرگز بوی ندهد دوم از گوش تاجش بقدریکه یال اسبان موی دارد آنقدر بسیار مرگ روان بد کیشان اندر ایستادند^۲ و یکی دومی را نمی بینند و فریاد نمی شنوند هر یکی گمان دارد که تنهایم برای آنهاست تو مبی^۳ و تاریکی بیمگنی و رنج و عذاب گونه گون دوزخ که چون یک روز بدوزخ باشد بانگ کند که آخر نه بنید (تمام نشد) این نه هزار سال که مارا از این دوزخ نه هلفند^۴.

۵۵

دیدم روان بد کیشان کشان باد افراهِ گونه گونه چون سقوط برف (برف سوخار؟) و سرمای سخت و گرمای آتش تیز - سوزان و بد بوئی و سنگ^۵ و خاکسترو

۱ - تومی توم (فعل التفضیل است از لفظ تومی که بمعنی مه آلود است در برهان قاطع تمن بمعنی میغ است و در زبان کردی تم بفتح تاء مه و بخار روی زمین را گویند).

۲ - مراد این است که در مکانی بقدر فاصله میان کوش اسب تاجش اسب چندان جان مردگان متراکم شده بود که باندازه موهائی بود که در همان مقدار فاصله در بال اسب توان دید.

۳ - رجوع شود بفصل قبل یادداشت پای صفحه.

۴ - رجوع شود بتوضیحات فصل ۱۸.

۵ - رجم.

تسگرك و باران و بسیار بدی آن یمین تاریك جای فرود مرد (۱) و رنج و عذاب همی برند.
 برسیدم که این زن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد
 سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی گناه مرگی
 ارزان (معاصی کبیره) بسیار کرد آتش و رهران (بهرام) افسرد و بلرود ناوانك (قابل
 کشتی رانی) را فرود آورد (خراب کرد) و ناراست گفت و گواهی دروغ بسیار داد
 و بسبب کام بادشاهی (غلبه شهوات) و آزوری و خست و لوری^۱ و خشم و ارشکنی (حسد)
 مردم مقدس بیگناه را کشته اند و بسیار بفریفتاری رفته اند اکنون روان آنگونه عذاب
 و بادافراه باید بردن.

۵۶

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزند و چونند برسیدم که این روانان از که
 هستند سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در گیتی به یزدان
 و دین نکیرای بوده اند^۲.

۵۷

دیدم روان زنانی را که سر می گسلیدند [سر] از تن جدا بود زبان بانگ
 همی داشت. برسیدم که این روانان آن که اند سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این
 روان آن زنان است که بگیتی شیون و مویه بسیار کردند و بر سرو روی زدند.

۵۸

پس من دیدم روان مردیکه کشان بدوزخ برند و همی ژند برسیدم که این زن
 چه گناه کرد سروش اهر و و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی
 سرو روی و دست شبك (۲) خویش و دیگر ریمنی اندام بآب استاده بزرگ^۳ و چشمه
 و آب جاری کوی شست خورداد امشاسپند آزد.

۱ - لوری بی شرمی و بی حیائی است برهان.

۲ - نکیرای غیر امین است این دهمین گناه است در مینوی خرد.

۳ - هر قدر آب استاده بزرگتر نجس کردن آن گناهی عظیمتر است.

۵۹

دیدم روان زنی که همیگریست پوست و گوشت از پستان خویش همی کند
و همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادا فرام برد - روش
ا هرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که کودک خویش را بسبب نیاز
گر سنگی گریبان هشت.

۶۰

دیدم روان مردی که تن اندر دیگ روئین کرده اند^۱ او را همی بزند بای
راست او بیرون از آن دیگ ایستاده بود. پرسیدم که این تن چه گناه (کرد) - روش
ا هرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی (. .) و لور کامکی
(شهو ت برستی) و از روی هوای نفس نزد زن شوی مند بسیار رفته همه تن او گناه کار
بود مگر آن پای راست که وک^۲ و مور و مار و کثردم و دیگر جانوران موذی زد
و کشت و هجو کرد.

۶۱

دیدم روان بد کیشانی که باو باریدند و روئیدند و باز باو باریدند (بلعیدند) و روئیدند
پرسیدم که او شان که روان اندر روش ا هرو و آذرا یزد گفتند که این روان آن بد کیشان
است که بگیتی بمینوی . . : دین (بملکوت دین) و به دادار ا هرو مزدا ناسپاس بوده اند
و به نیکی (سعادت) در بهشت و بدی (شقاوت) در دوزخ و بودن رستاخیز^۳ و تن پسین (حشر)
گومان (مشکوک) بوده اند.

۱ - این کلمه را روئین خوانده اند ولی ممکن است لوید باشد بمعنی دیگ و پائیل زرگ
سر کشاده مسین چنانکه در برهان قاطع آمده است و در این شعر مرحوم ادیب پیشاوری نیز آمده است
سر از نف جو روئین لویدی بجوش

۲ - وک وزغ است معرب آن وق باشد (برهان)

۳ - رست بمعنی مرده و اخیز برخاستن است رستاخیز بکسر راء بمعنی قیام اموات است نه
رستن بفتح راء و خاستن چنانکه معنی کرده اند.

۶۲

دیدم زنی که بشانه^۱ آهنین سینه و پستان خود همی گسست و درید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی شوی و سردار دور گذاشت و بد بود و غویشتن آراست و بامرد بیگانه آمیزش کرد.

۶۳

دیدم روان زنی که زبان بریجن گرم^۲ همی لیسد و دست خود زیر آن بریجن همی سوزد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش است که بگیتی اندر شوی و سردار خویش داد پس خوی^۳ کرد و سلک زبان بود و نافرمان برداری کرد و کام او بد کرد و خواسته شوی دزدید و بنهانی اندوخته خویش کرد.

۶۴

دیدم روان زنیکه گریان و نالان همی آمد و رفت و بر سر سوخال (نگرگ؟) همی آمد و زیر پای روی گرم گذاخته همی رفت و سروروی خویش بکار دهمی برید پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که از مرد بیگانه نهانی آبتن بود و کودک تباه کرد از درد و بادافراه آنجا بندارد که فریاد آن کودک شنود و میدود و دویدن آنگونه گران باو نماید که گوئی بر روی گرم رود و چون بانگ آن کودک شنود سروروی خویش بکار دهمی برد و کودک بخواهد و او را نبیند و او را تافردا کرد (قیامت) این بادافراه باید بردن.

۶۵

دیدم روانی چند که سینه آنان را بلجن متعفن افکنده اند داس تیز دریای و

۱ - مراد سیخ چند شاخه است.

۲ - بریجن تنور کماج بزی و بریزی تا به کلی باشد که بر بالای آن نان بزند (برهان)

۳ - پامخ گوئی و حاضر جوابی.

دیگراندام همبرود و پدر و مادر را همی خوانند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روانه‌اشان گران بادافراه برندسروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بسگیتی از پدر و مادر بخشایش نطلبیدند .

۶۶

دیدم روان مرد وزنی که زبان آخته بودند و ماران دهانشان را همی جوییدند برسیدم که این تنان آن که وجه گناه کردند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان اوشان که بسگیتی غیبت کردند و همه مردم باختلاف افکنند (۴)

۶۷

دیدم روان مردی که بیک پایتاریکی دوزخ آویخته است و در دست داسی آهنین داشت سینه و کش خود همی گسست و میخی آهنین به چشم اندر زده برسیدم که این تن آن که وجه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که شهر (مملکت) او را بمیانجیکی (حکمت) داشته است و آنچه سزید کردن و فرمودن نه کرد و نه فرمود و سنگ و قفیز ویدمانه کس^۱ داشت و از درویشان و کاروانیان گریه و (تظلم) نه نپوشید.

۶۸

دیدم روان مردی وزنی که آن مرد را به بهشت و آن زن را بدوزخ همی کشند وزن دست در کوستی (کمر بند) آن مرد افکنده و باو گوید که چگونه است تا در زندگانی [بوذیم] هرنیکی بآئین بود (با هم بودیم) ا کفون توبه بهشت و من بدوزخ همی برند و آن مرد گفت چه من نیکان و مستحقان و درویشان چیز پذیرفت دادم و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک و وزیدم و بیاد ایزدان بودم و دیوان خوار شمردم و در به دین مزد یسنان استوار بودم تو نیکان و درویشان و اوزانیکان (مستحقان) خوارتر کردی

۱ - کس بمعنی کم و ناقص و خرد است کلمه که از آن آمده است چنانکه پس شکی سابق کلمه مه است بمعنی بزرگ و بزرگتر.

وایزدان را نگرینیدی^۱ و بت پرستی بدی و اندیشه بدو گفتار بد و کردار بد و رزیدی و بدین اهریمن و دیوان استوار بودی^۲.

پس آن زن بآن مرد گفت که بزند گانی همه تن تو بر من سردار و پادشاه (مسلط) بود و تن و جان و روان من آن تو بود و خورش و جان و لباس مرا از تو بود پس تو مرا سیاست و عذاب چهره بآن نکردی نیکی و قدس زی من آمد مرا نیاموختی تا من هم پس از آن نیکی و تقدس کردمی و اکنون سیاست و بدی نبایست بردن.

پس آن مرد به بهشت و آن زن بدوزخ رفتند و آن زن (را) از آن پشیمانی اندر دوزخ بجز تاریکی و عالم تعفن پتیاره نبود (عذابی نرسید).

و آن مرد اندر بهشت از نگر دانیدن و نه آمرزاندن آن زن که اندر دارشن (ملکیت) باو آمد میان نیکان بشرم نشست.

۶۹

دیدم روان زنان که میخ چوبین اندر هر دو چشم زده اند پائی سر نگون آویزان . بسیار وک (ووزغ) و کژدم و مار و مگس و کرم و دیگر جانوران موذی به دهان و بینی و گوش و اندام شرم اندر رفت و آمد بر سیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونه با دافراه برد و سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زنان بد کیش است که بگیتی شوی داشتند بامرد بیگانه خفتند و سلیطونت (۲) دادند گاه و بستر شوی تباہ کرده و شوی آزرده اند

۷۰

دیدم روان زنان که نگون سر افکنده اند و زوزک (خارپشت) ماتند آهن باخار بر آن رسته بتن اندر برده و باز آهیخته اند . . . دیوان و دروغان تعفن و ریمنی بدهان

۱ - خوار شمردی .

۲ - در این نسخه کلمه اهرمن اهر وک هم خوانده میشود در اینصورت میتوان آنرا بمعنی منافق شمرد و صه تمقدم برای لفظ دیوان قرارداد .

۳ - این کلمه غیر ایرانی است معنی صحیح آن پیدا نشد ممکن است لفظ سایطه نیز از این کلمه بیاید که بمعنی زن دراز زبان است . (مراح اللفه)

وینی اندر همی رفت انگشت زبانه^۱ پرسیدم که این تن چه گناه کرد و روانان که اند که آنگونه گران بادافراه برند ، سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان (است) که بگیتی پیمان شکنی اندر شوی کردند و شوی را بازداشتند و هرگز خشنود نبود و سلطوت ندادند.^۲

۷۱

دیدم روان مردی که ماران برونک^۳ گزد و جو د بهر دو چشم (او) مار و کژدم همی رید و سیخی آهنین بر زبان رسته بود. پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که ... ن مرز^۴ بسیار کرد و بسبب هوس و لور کامکی (شهوت رانی) زن کمان را سلطوت و بچرب زبانی خویش زنان کمان فریفت و ... (از شوی جدا کرد؟).

۷۲

دیدم روان زنانی که دشتان (خون حیض) خود همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که در ایام حیض نپریختند و آب و آتش و زمین اسفند دارند و خورداد و امرداد^۵ آزرده اند بر آسمان و خورشید و ماه نگریدند و ستورو گوسفند در حیض آزرده اند و مرد پاک را ریمن کردند

۷۳

دیدم روان زنانی که ده انگشت خون وریم از آنها می آمد و میریدند و می خوردند و بهر دو چشم کرم همی آمد پرسیدم که این روان که چه گناه کرده اند که روانشان آنگونه بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زنان است کشان روی و موی (عاریه) به پیرایش داد و چشم ایزدان و مردمان را مجذوب (بسته مقید) کرد .

۱ - باندازه يك انگشت .

۲ - شوی را بازداشتند یعنی از نزدیک منع کردند .

۳ - باغت مرز در برهان قاطع رجوع شود .

۴ - مقصود فرشتگان آب و آتش و زمین است .

ارداویرافنامه

بتم آتامی رشیدی

خاتمه

۷۴

دیدم روان آنان که به نگو سار به یک پای آویخته بودند که کار بدل فرو برده بودند پرسیدم که این روانان که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور گاو و گو سفند (بنام شروع^۱) کشتند و...

۷۵

دیدم روانانی که زیر پای گاو افکنده بودند و بشاخ میزدند و اشکم دریده و استخوان بشکسته نالان بودند پرسیدم که این مردمان که اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور و گاو و رزا رادهان بستند و آنرا بگرمی آب ندادند و گرسنه و تشنه بکار داشتند.

۷۶

دیدم روان زنانی که بدست خود و دندان خود بستان خود همی دریدند و سگان اشکم (آنان را) همی دریدند و همی خوردند به رد پای بر روی گرم ایستاده بودند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن زنان بد کیش است که بگیتی در ایام حیض خورش ساختند در پیش مرد بک بردند و خوردن فرمودند جادوئی همی پرسیدند و زمین سپید را در مذومر دمقدس را آزرزدند.

۷۷

پس دیدم روان آنان که پشت و دست و پای ریش (مجرور) و نشیمن (آنان) اندر روی گداخته بود و سنگ گران به پشتشان همی بارید پرسیدم که این تنان چه گناه کرده اند. سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی ستور داشتند و کار سخت فرمودند و بر خلاف انصاف^۱ بار گران کردند و خورش سیر (ندادند) به نزاری وریشی شدند و کار باز نداشتند و درمان نبردند کنون آن گونه گران بادا فرایباید بردن.

۷۸

بس من دیدم روان زنی که به پستان کوه آهنین همی کند کودکی از آن سوی کوه (بیرون آمده) بانگ همی کرد کودک بمادر و مادر بکودک نمی رسید بر سیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنسگونه گران باد افراهِ برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نه شوی خود بلکه از کس بیگانه آبتن شد و گفت آبتن نیم و کودک تباه کرد.

۷۹

بس من دیدم روان مردی که هر دو چشمش کنده و زبان بریده و پائی اندر دوزخ آویخته بود بشانه دو شاخه تن او همی کند ند میخی آهنین در سرش فرو برده بر سیدم که این تن چه گناه کرد در سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی داور دروغ زنان (۴) بود بارک^۱ ستاند و دادستان (حکم) دروغ کرد.

۸۰

بس من دیدم روانی چند که نگوئسار بدوزخ آویخته بودند و خون و ریم مغز مردمان بدهان اندر کرده و به بینی ... آمد و بانگ همی کردند پیمانه راست داریم. بر سیدم که این تنان که وجه گناه کرده اند سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی سنگ و قفیز و پیمانه دیگر کس (که)^۲ داشتند و بمردم مال فروختند.

۸۱

بس من دیدم روان زنی که زبان بریده و چشم کنده مار و کژدم و دیگر جانوران موزی مغز سرش همی خوردند و زود زود تن خود بدندان گرفته گوشت همجوید بر سیدم که این تن چه گناه کرد در سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی روسپیک (فاجره) بود بسیار جادوئی کرد بسیار بگناهکاری رفت.

۱ - بارک پاره است بمعنی رشوت.

۲ - کس و که بمعنی کم و ناقص است در بعضی نسخ کاستک نوشته شده که کاسته باشد.

۸۲

پس من دیدم روان زنی . . . که زبان [بریده] پرسیدم که این تن چه گناه کرد . سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زبان تیز بود شوی و سردار خویش بسیار آزد زبان .

۸۳

پس من دیدم روان زنی که نسای خود همی خورد پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی نهان از شوی گوشت بسیار خورد و بکس بیگانه داد.

۸۴

پس من دیدم روان زنی که پستان همی برند و اشکم دریده بود و رودگان بسگان دهند پرسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بگیتی زهر و آب روغنی افیون آمیخته داشت و بمرمان داد.

۸۵

پس من دیدم روان زنی که پوست آهنین بتن بر کردند (پوشاندند) و دهان او را باز آورده و باز بتور گرم نهادند پرسیدم که این زن چه گناه کرد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که در زندگانی زن مردی خوب سیرت و فرزانه بود پیمان شوی شکست با مردی بزه کار و بد سیرت (دژخیم) حقت .

۸۶

پس من دیدم روان زنی که ماری هولناک در تن بالا میرفت و از دهان بیرون می آمد . پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آن گونا گران بادا فراه بر سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که . . . تباه کرد .^۱

۱ - این قسمت اخیر در نسخه کینهاک افتاده است ولی در نسخه بمبئی چاپ کیخسرو دستور جاماسپ چي می نویسد خوي تولك دس و ناسپد يعني گناهي نسبت بخوي تولك دس مرتکب شده .

۸۷

پس من دیدم روان زنی که تن و روی به استرک (تیغ) آهنین میدرید و به پستان خود کوهی روئین میکند . پرسیدم که این زن چه گناه کرد .
سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش زن است که بـگیتی بزه کرد و از حرص مال کودک خویش شیر نداد و اکنون بانگ همی کند که هان تا این کوه بکنم و آن کودک خویش شیر دهم از اکنون تا فردا کرد (قیامت) بآن کودک نرسد^۱

۸۸

پس من دیدم روان مردی که نگوئسار از داری آویخته بودند و استمنا (همی مرئید) میکرد و منی او اندر دهان و گوش و بینی می افتاد پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران باد افراه (برد) . سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مرد است که بگیتی او را درون مرزشنی (زنا) کرد زن بیگانگان فریفت و گمراه کرد نیازان (عاشق کرد) .

۸۹

پس من دیدم روان آنانکه اندر دوزخ نزاری را (از لاغری) بهلو بهلو پذیرفت (متصل شده بود) و از تشنگی و گرسنگی و سرما و گرما بانگ همیداشت و جانوران موذی پشت پای و دیگرا ندام همی دریدند پرسیدم که این تن چه گناه (کرد) سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیش مردانی است که بگیتی خورش و گستر دنی و پوشش از خویش تن برداخته بودند^۲ و بیشکان و ارزانیان ندادند و هیچ رادی نکردند و اندر تن خویش و مردمی که... اندر سرداری او آمده بودند^۳ گرسنه و بی جامه داشتند

۱ - این فصل در عذاب زنی است که برای نفع خود دایکی کرده و طفل خود را بی شیر

گذاشته است .

۲ - خود را محروم کرده بود .

۳ - تحت ریاست او بودند .

سرما و گرما و گوسنگی و نشنگی بردند اکنون خواسته او بخوان کسان شد اکنون
روان گران بادافراه برد از کردار خودش ،

۹۰

پس من دیدم روان آنانکه ماران گزیدند و زبانشان همی خوردند : پرسیدم
که اوشان چه گناه کرده اند که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذر
ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان دروژنان (دروغگویان) و ناراستگویان است
که بگیتی زور (دروغ) بسیار و ناراست بسیار گفتند .

۹۱

دیدم روان مردی که فرزند خویش کشته و مغز همی خورد . پرسیدم که این
تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند
که این روان آن داور (قاضی) و چیرگر (مأمور صدور احکام) است که بمیان و چیر
خواستاران (متداعیین) زور و دروغ بسیار کرد و چشم پاک و راستی بر بیشی مالان و بیسی
مالان^۱ (مدعی و مدعی علیه) تنگ برید و از حب مال و آذوری بر متداعیان خشمگین در آید.

۹۲

پس من دیدم روان آنان که میخی دارین (چوبین) ابرچشم زده اند پرسیدم
که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد
گفتند که این روان آن بدچشماتند که بگیتی نیکی از مردمان بازداشتند .

۹۳

دیدم روان اوشان که ننگونسار در دوزخ آویخته بودند و از زیر دود و گرمی
و از بالا باد سرد میافکندند پرسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران
بادافراه برد سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان اوشان (است) که بگیتی جای
و خان کاروانیان و اسبج (مهمانخانه) و جای (تنور) بریجن نداد که دادند مز دازش ستندند^۲ .

۱ - پیش همالان و پس همالان

۲ - یعنی اگر هم جا و منزل دادند پول از مهمانان گرفتند .

۹۴

پس من دیدم روان زنانی که بدست خودستان خویش بر تنور گرم نهاده بودند برسیدم که این تنان چه گناه کردند که روانشان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زنان که کودک خویش شیرندادند و زار و تپاه کردند و سود (۲) گیتی را شیر بکودک کسان دادند.

۹۵

دیدم روان زنی که کوهی به پستان همی کند و تشنه و گرسنه بود برسیدم که این تن چه گناه کرد سروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن زن است که کودک خویش شیرنداد گرسنه و تشنه هشت و محض شهوت رانی وارون (نامشروع) بامرد بیگانه رفت.

۹۶

دیدم روان مردی که زبان بریده و بموی همیکشند و نسای همی باشند و بقیقز پیمایند برسیدم که این تن چه گناه کرد که روان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن بدکیش مر د است که بگیتی تخم (بذر) ستد و گفت که افشام و نیفشاند و خورد و زمین سپندارم ذرا دروغ زن کرد^۱.

۹۷

دیدم روان مردی و زنی که زبانشان بریده بودند برسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند که این روان آن مرد و زن است که بزنگانی دروغ و ناراست بسیار گفتند و روان خویش دروغ زن کردند.

۹۸

پس من دیدم روان مردی و زنی که ریدند و بخوردند. برسیدم که این تنان چه گناه کردند که روان آنگونه گران بادافراه بردسروش اهر و آذرایزد گفتند

۱ - یعنی چون بذر نیفشانده بود زمین حاصل نداد و چنان نمود که گناه زمین است.

که این روان اوشان بد کیشان مردوزنی است که بگیتی نسای بگناهکاری (خورده اند) گو تو بفرک آبی^۱ کشته اند و دیگر آفریدگان اهورمزدارا زده و کشته اند.

۹۹

و آخرین بسیار دیدم روان بد کیش مردان و زنان که اندر دوزخ سهمگین بیمگین ریش گین بریدی بسیار درد تاریک بر عقاب و باد افراه همی بردند.

پس من دیدم روانانی که بمیخ چوبین زبان دریده بودند و اندر دوزخ نگو نسا فرود همی شدند و دیوان باشانه آهنبین تن اوشان همی کردند پرسیدم که این تنان چه گناه کرده اند و روانان که اند که گران باد افراه برند. سروش اهر و آذر ایزد گفتند که این روان آن بد کیشان است که بگیتی اندر خدایان را (پادشاهان را) نافرمان بردار بودند و اندر گیتی با سپاه خدایان دشمن بوده اند اکنون آنجا آن گونه گران درد (عقاب) و باد افراه باید بردن.

۱۰۰

پس من دیدم گورک مینوی (اهریمن) بر مرگ فنا کننده مخلوقات جسمانی بد کیش که اندر دوزخ... معذبان را افسوس (استهزاء) و لیخواری (؟) (اهانت) همی کرد و میگفت که چرانان اهورمزدا همی خورید کار من کنید و بدادار خویش نیندیشید و کام من ورزید. آن گونه مستهزانه بد کیشان (معذبان) همی در آئید (سخن می گفت).

۱۰۱

پس سروش اهر و آذر ایزد دست من فراز گرفتند و از آن جای سهمگین بیمگین تاریک بر آوردند و آن اسر (ازلی) روشن انجمن اهورمزدا و امشاسپندان بردند چون خواستم نماز برد اهورمزدا پیش و آسان... (باسخ آسان) بود گفت نیک بنده هستی تو اهر و اردای ویراف پیغامبر مز دیستان برو به عالم طبیعی (اهاستو مند) هر چه دیدی و دانستی راستی باهل گیتی بگویی چه من بانوام که اهورمزدایم هر آن را که درست و راست گوید من دادم و میشناسم بگویی بدانایان.

۱ - بورک بافرک بیدستر نام حیوانی است بحری و خصیة آن را آتش بیچکان گویند و بر کبی آن جانور را قندز خوانند (برهان).

چون اهورمزد این آئین گفت من شکفت بهماندم چه روشنی دیدم و تن ندیدم بانگ شنیدم و دانستم^۱ که این هست اهورمзда .

گفت اهورمзда از مینوکان افزوتوم (مقدم بهشتیان) بگویی تو ارداویراف بمزدیسنان گیتی راه اهروی (تقوی) یکی است و راه بوربوت کیشی^۲ و آن راه های دیگر همه نه راه است آن يك راه اهروی بگیر بدونه بفراخی و نه پشنگی و نه بهیچ راه از او مگردید و هومت و هوخت و هورشت بورزید و بر آن به دین بایستید که سپتیمان زردشت از من پذیرفت و گشتاسب اندر گیهان روا کرد داد نیک را بدارید (نگاهدارید) از خطا پرهیزید و این نیز آگاه بویید که غبار بود گاه غبار بود اسب غبار بود زروسیم و غبار بود تن مردمان آن کس بقبار نیایزد که اندر گیتی اهروی ستاید و کار ثواب کند .

ای درست ارداویراف تو بآبادی برو چه هر پاکی و طهارت (پاتیاپی) که شما کنید و دارید همه چون موافق شرع (دادیها) دارید ویش گان (؟) چون بهمان گونه بایادیزدان کنید همه را من دانم .

چون آن سان شنیدم ژرف نماز بردم بدادار اهورمзда . پس سروش اهرو پیروز گرانه و نیک دلیرانه (مرا) برین تخت و بستر نهاد .

پیروز باد فرقه به دین مزدیسنان چنین باد چنین تر باد

[فرجامید به درود و شادی و رامش .]

۱ - در اصل ندانستم است . ۲ - به دینی مؤمنی .

کل عمرت ای نحوی فناست . . .

آن یکی نحوی بکشتی در نشت	رو بکشتی بان نمود آن خود پرست
گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا	گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دل شکسته گشت کشتی بان ز تاب	لیک آندم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را بگردابی فکند	گفت کشتیان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بکو	گفت نی ای خوش جواب خو بروی
گفت کل عمرت ای نحوی فناست	زانکه کشتی غرق در گردابهاست

مولوی